نعماني و مصادر غيبت (5(

سيد محمد جواد شبيري زنجاني

اشاره‌

‌در قسمتهاي‌ پيشين‌ از اين‌ مقال‌ به‌ شرح‌ زندگي‌ ابوعبدالله‌ نعماني‌ مؤ‌لف‌ كتاب‌ غيبت ‌و معرفي‌ اين‌ كتاب‌ پرداختيم. در اين‌ قسمت‌ از مقاله،‌ در باره‌ بحران‌ امامت‌ در عصر غيبت‌ كه‌ انگيزه‌ اصلي‌ مؤ‌لف‌ براي تأليف‌ كتاب‌ بوده‌ و نيز پاسخ‌ نعماني‌ به‌ شبهه‌ طول‌ عمر امام‌ عصر(عليه‌السّلام) توضيحاتي‌ مي‌دهيم وسپس‌ انقراض‌ مذاهب‌ انحرافي‌ را پس‌از نعماني‌ بررسي‌ مي‌كنيم. در خاتمه‌ در باره‌ لقب‌ نعماني‌ بحث و برخي كساني كه به اين لقب خوانده شده معرّفي خواهيم كرد.

‌بحران‌ امامت‌ در عصر غيبت‌ و مسأله‌ طول‌ عمر امام(عليه‌السّلام)

‌غيبت‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) آزمايش‌ بزرگ‌ الهي‌ بود، با وجود روايات‌ بسياري‌ كه‌ درباره‌ اين‌ غيبت‌ وارد شده‌ و زمينه‌سازي‌هاي‌ چندي‌ كه‌ از سوي‌ ائمه(عليهم‌السّلام) براي‌ آماده‌سازي‌ مردمان‌ براي‌ اين‌ دوران‌ صورت‌ پذيرفته1، گروه‌ بسياري‌ از شيعيان‌ با پيدايش‌ غيبت،‌ دست‌ از حق‌ شسته‌ و به‌ مذاهبي‌ انحرافي‌ گراييدند. به‌ گفته‌ نعماني، اكثر‌ جامعه‌ شيعه‌ با رخ‌ دادن‌ غيبت‌ از راه‌ مستقيم‌ كناره‌ گرفته، گروهي‌ راه‌ غلو و گروه‌ ديگر راه‌ تقصير پيمودند‌ و به‌جز گروهي‌ اندك،‌ همگي‌ در امام‌ زمان خويش(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) ترديد كردند2. نعماني‌ چند بار بر اين‌ نكته‌ تأكيد مي‌كند؛‌ كه‌ تنها اندكي‌ از مدعيان‌ تشيّع‌ به‌ نظام‌ امامت‌ وفادار ماندند و امامت‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) را پذيرا شدند.3

نعماني‌ به‌ تفصيل‌ نام‌ فرقه‌هاي‌ انحرافي‌ و انديشه‌هاي‌ ايشان‌ را ذكر نمي‌كند‌‌و تنها به‌ برخي‌ از اين‌ فرقه‌ها اشاره‌ مي‌كند.

‌وي‌ در جايي‌ از كتاب‌ پس‌ از ذكر رواياتي‌ چند مي‌افزايد كه‌ اين‌ احاديث‌ بر سرانجام‌ طوائف‌ منسوب‌ به‌ تشيع‌ كه‌ با گروه‌ اندك‌ پايدار بر امامت‌ جانشين‌ امام‌ حسن‌ عسكري(عليه‌السّلام) مخالفت‌ ورزيدند،‌ دلالت‌ دارد؛ زيرا جمهور شيعيان‌ [امامت‌ حضرت‌ را باور ندارند]، برخي‌ درباره‌ جانشين‌ آن‌ امام‌ مي‌گويند كه‌ وي‌ در كجاست؟‌ و اين‌ امر چگونه‌ است؟ او تا چه‌ زماني‌ در پرده‌ غيبت‌ مي‌ماند؟ و مدت‌ عمر وي‌ چه‌ مقدار خواهد بود اكنون‌ كه‌ بيش‌ از هشتاد سال‌ عمر دارد، برخي‌ ديگر معتقدند كه‌ آن‌ حضرت‌ در گذشته‌ است‌ و برخي‌ ديگر اصل‌ ولادت‌ وي‌ را انكار مي‌كنند و وجود وي‌ را از اساس‌ باور ندارند و كساني‌ را كه‌ آن‌ حضرت‌ را پذيرفته‌اند به‌ باد مسخره‌ مي‌گيرند. برخي‌ ديگر،‌مدت‌ عمر حضرت را بعيد شمرده‌ و به‌ اين‌ موضوع‌ عقيده‌ ندارند كه‌ خداوند قادر توانا، مي‌تواند عمر ولي‌اش‌ را همچون‌ عمر كهن‌سال‌ترين‌ مردم‌ عصر خود يا غير عصر خود طولاني‌ گرداند و پس‌ از گذشت‌ اين‌ مدت‌ و بيشتر از آن‌ وي‌ را ظاهر سازد.4

‌نعماني‌ در ادامه‌ با دو بيان به‌ پاسخ‌ شبهه‌ طول عمر امام(عليه‌السّلام) مي‌پردازد. پيش‌ از توضيح‌ پاسخ‌ نخست نعماني‌ متذكر مي‌شويم‌ كه‌ در هنگام‌ تأليف‌ كتاب‌ مدت‌ عمر امام‌ عصر(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) از انسانهاي‌ عادي‌ فراتر رفته‌ بود، لذا مسأله‌ عمر طولاني‌ امام(عليه‌السّلام) به‌ صورت‌ يك‌ شبهه‌ مطرح‌ گرديده، ولي‌ با عنايت‌ به‌ اين‌ كه‌ عمر آن‌ حضرت‌ از حداكثر عمر كهن‌سالان‌ بيشتر نبود، مجال‌ اين‌ پاسخ‌ نعماني‌ فراهم‌ بود كه‌ ما بسياري‌ از مردمان‌ زمان‌ خويش‌ را ديده‌ايم‌ كه‌ صد سال‌ و بيشتر عمر كرده‌اند و از قواي‌ بدني‌ كاملي‌ برخوردارند.

‌ولي‌ اين‌ پاسخ‌ تنها پاسخي‌ مقطعي‌ بوده؛ زيرا تضميني‌ در كار نبود كه‌ امام(عليه‌السّلام) بزودي‌ ظهور كند‌. نعماني‌ مي‌دانست‌ كه‌ چه‌ بسا مدّت‌ عمر آن‌ حضرت‌ از حداكثر عمر كهن‌سالان‌ نيز افزون‌تر گردد. لذا نعماني‌ پاسخ‌ اساسي‌ اين‌ شبهه‌ را چنين‌ مي‌دهد كه‌ چه‌ مانعي‌ دارد كه‌ عمر طولاني‌ امام(عليه‌السّلام) خود يكي‌ از امتيازات‌ آن‌ حجت‌ بزرگ‌ الهي‌ باشد؛ زيرا هيچ‌ دليلي‌ وجود ندارد كه‌ عمر آن‌ حضرت‌ بايد همسان‌ ديگر مردم‌ باشد، نعماني‌ با تمثيل‌ اين‌ موضوع‌ به‌ داستان‌ زنده‌ ماندن‌ حضرت‌ موسي(عليه‌السّلام) كه‌ قصه‌ آن‌ در قرآن‌ حكايت‌ شده‌ مطلب‌ را روشن‌تر مي‌سازد، در داستان‌ ولادت‌ حضرت‌ موسي‌ با آن‌ همه‌ تلاشي‌ كه‌ ستمگران‌ براي‌ جلوگيري‌ از ولادت‌ آن‌ حضرت‌ انجام‌ دادند، خداوند سبحان‌ با روشي‌ غير عادي‌ آن‌ حضرت‌ را زنده‌ نگاه‌ داشت، تا بدانجا كه‌ وي در آغوش‌ همان‌ كسي‌ كه‌ در جستجويش‌ كودكان‌ بسياري را از دم‌ تيغ‌ گذراند، تربيت‌ شد و پس‌ از ماجراهاي‌ طولاني‌ كه‌ در قرآن‌ حكايت‌ شده، سرانجام‌ زمان‌ ظهور وي‌ فرا رسيد و با اذن‌ خداوند آشكار گرديد.

‌گويا تكيه‌ نعماني‌ در اين‌ تمثيل‌ بر دو نكته‌ است، نكته‌ نخست‌ اين‌ كه‌ سنت‌ الهي‌ در حفظ‌ انبياء و اولياء الهي‌ بر اين‌ قرار نگرفته‌ كه‌ حتماً از طريق‌ عادي‌ و متعارف‌ آنها را حفظ‌ كند، بلكه‌ گاه از راه‌ غير متعارف، اولياي خود را محافظت‌ مي‌نمايد، مدّت‌ عمر امام‌ عصر(عليه‌السّلام) هم‌ مي‌تواند غيرعادي‌ باشد.

‌نكته‌ ديگر اين‌ كه‌ حضرت‌ موسي(عليه‌السّلام) در آغاز زندگي و دوران كودكي و اوائل جواني در غيبت بسر مي‌برد، مفهوم‌ غيبت‌ بدين‌ معناست‌ كه‌ اطرافيان‌ وي،‌ او را نمي‌شناختند و از اين‌ كه‌ او ذخيره‌ الهي‌ براي‌ انتقام‌ از ستمگران‌است، آگاه‌ نبودند و‌مفهومي‌ شبيه‌ اين‌ مفهوم‌ مي‌تواند درباره‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) مطرح‌ گردد.

‌در اين جا‌ اشاره‌ به‌ بحثي‌ درباره‌ نگرش‌ جامعه‌ آن‌ روز به‌ مسأله‌ غيبت‌ و مدت‌ آن‌ مفيد به‌ نظر مي‌آيد.

نگاه شيعيان عصر آغاز غيبت به مدّت زمان آن‌

برخي‌ از پژوهش‌گران‌ مي‌نويسند: در روزهاي‌ اوّل‌ كه‌ موضوع‌ وجود و غيبت‌ آن‌ بزرگوار به‌ اطلاع‌ شيعيان‌ رسيد، شايد كمتر كسي‌ احتمال‌ مي‌داد كه‌ غيبت‌ آن‌ حضرت‌ تا مدّتي‌ طولاني‌ ادامه‌ يابد، شيعيان‌ مي‌پنداشتند كه‌ حضرتشان‌ با رفع‌ مشكلات‌ اضطراري‌ موجود و خطر عاجل‌ به‌ زودي‌ ظهور فرموده‌ و به‌ قاعده‌ي‌ اجداد طاهرين‌ به‌ امور امامت‌ قيام‌ خواهند فرمود... باور عمومي‌ آن‌ بود كه‌ ايشان‌ در روزگار حيات‌ همان‌ بزرگان‌ و معمّرين‌ اصحاب‌ حضرت‌ عسكري(عليه‌السّلام) كه‌ بر ولادت‌ و امامت‌ ايشان‌ شهادت‌ داده‌ و در جامعه‌بودند،‌ ظهور خواهند فرمود تا آن‌ معتمدين‌ كه‌ قبلاً ايشان‌ را ديده‌ و به‌ چهره‌ مي‌شناختند صحّت‌ دعوي‌ ايشان‌ را در مورد اين‌ كه‌ همان‌ فرزند حضرت‌ عسكري(عليه‌السّلام) و جانشين‌ ايشان‌ هستند،‌ تأييد كنند، و از اين‌ راه‌ شيعيان‌ به‌ اين‌ حقائق‌ واقف‌ و مطمئن‌ گردند...

‌در حاشيه‌ كتاب‌ مستند اين‌ قسمت‌ اخير جمله‌ ابن‌ قبه‌ در <مسأله‌ في‌ الامامه> معرفي‌ شده‌ كه‌ مي‌گويد: <وامّا قولهم‌ اذا ظهر فكيف‌ يعلم انّه‌ ابن‌ الحسن‌ بن‌ علي؟ فالجواب‌ في‌ ذلك‌ انّه‌ قديجوز بنقل‌ من‌ تجب‌ بنقله‌ الحّجه‌ من‌ اوليائه‌ كما صحّت‌ امامته‌ عندنا بنقلهم5.>

‌از عبارت‌ ابن‌ قبه، در اين جا برداشتي‌ نادرست‌ صورت‌ گرفته، متأسفانه‌ نقل‌ ناقص‌ سخن‌ ابن‌ قبه، زمينه‌ چنين‌ برداشتي‌ را از عبارت‌ وي‌ فراهم‌ آورده‌ است، ما در اين جا ‌ادامه‌ كلام‌ ابن‌ قبه‌ را نقل‌ مي‌كنيم‌ تا ناتمامي‌ سخن‌ فوق‌ روشن‌ گردد:

‌ابن‌ قبه‌ در ادامه‌ عبارت‌ فوق‌ مي‌گويد: <و جواب‌ آخر وهو انّه‌ قديجوز ان‌ يظهر معجزاً يدلّ علي‌ ذلك، وهذا الجواب‌ الثاني‌ هو الّذي‌ نعتمد عليه‌ و نجيب‌ الخصوم‌ به‌ وان‌ كان‌ الاوّل‌ صحيحاً.>6

‌اشكالي‌ كه‌ در اينجا مطرح‌ است،‌ چگونگي‌ شناخت‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) از سوي‌ مردم‌ مي‌باشد، ابن‌ قبه‌ دو پاسخ‌ از اشكال‌ فوق‌ مطرح‌ كرده‌ و پاسخ‌ دوم‌ كه‌ خود بدان‌ اعتماد مي‌ورزد و در جواب‌ دشمنان‌ بدان‌ تكيه‌ مي‌كند، اين‌ است‌ كه‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) مي‌تواند با ارائه‌ معجزه‌ خود را به‌ مردم‌ بشناساند.

‌در هنگامي‌ كه‌ ابن‌ قبه‌ كتاب‌ خود را مي‌نوشت،‌ پاسخ‌ ديگري‌ براي‌ پرسش‌ فوق‌ مجال‌ داشت‌ كه‌ به‌ عنوان‌ پاسخ‌ اوّل‌ ذكر كرده و‌ پژوهش‌گر معاصر بدان‌ استناد ورزيده‌ است، ولي‌ اين‌ پاسخ‌ دليل‌ بر آن‌ نيست‌ كه‌ مردم‌ احتمال‌ طولاني‌ بودن‌ غيبت‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) را نمي‌دادند بلكه‌ همين‌ مقدار كه‌ محتمل‌ است‌ كه‌ غيبت‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) طولاني‌ نباشد و آن‌ حضرت‌ در زمان‌ بزرگان‌ و معمران‌ اصحاب‌ امام‌ عسكري(عليه‌السّلام) ظهور كند، براي‌ طرح‌ چنين‌ پاسخي‌ كافي‌ است.

به ديگر بيان، دو مطلب‌ در استدلال‌ فوق‌ با هم‌ خلط‌ شده‌ است: يكي‌ اين‌ كه‌ مردم‌ در آن‌ عصر اعتقاد داشته‌اند كه‌ مدّت‌ غيبت‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) طولاني‌ نيست و ديگري‌ اين‌ كه‌ مردم‌ در آن‌ هنگام‌ احتمال‌ طولاني‌ نبودن‌ غيبت‌ امام(عليه‌السّلام) را مي‌دادند. مطلب‌ دوم - كه‌ مطلبي‌ است‌ صحيح، و از عبارت‌ ابن‌ قبه‌ هم‌ برداشت‌ مي‌شود - ‌از چنان‌ وضوحي‌ برخوردار است‌ كه‌ نياز به‌ استدلال‌ ندارد و ادعاي‌ پژوهش‌گر معاصر، مطلب‌ نخست‌ است‌ كه‌ از عبارت‌ ابن‌ قبه‌ برداشت‌ نمي‌شود.

‌البته‌ روشن‌ است‌ كه‌ اوّل پاسخ‌ ابن قبه، پاسخي مقطعي‌است، هر چند در آن‌ زمان‌ براي‌ دفع‌ شبهه‌ كافي‌ بوده، ولي‌ به‌ عنوان‌ پاسخي‌ اساسي‌ نمي‌توان‌ بدان‌ استناد جست‌ و شايد ابن‌ قبه‌ از همين‌ جهت‌ خود به‌ پاسخ‌ دوم‌ اعتماد داشته و در مناظرات‌ خود با مخالفان‌ از آن‌ بهره‌‌مي‌جسته‌ است.7

ادامه توضيح پاسخ نعماني به شبهه طول عمر امام زمان(عليه‌السلا‌م)

‌در بحث‌ از طول‌ عمر امام(عليه‌السّلام) هم‌ دو پاسخ‌ از كلام‌ نعماني‌ برداشت‌ مي‌شود، پاسخ‌ نخست‌ پاسخي‌ است،‌ مقطعي‌ و تنها در عصر نعماني‌ و اندكي‌ پس‌ از آن‌ كاربرد داشته‌ است‌ كه‌ حاصل‌ آن‌ اين‌ است‌ كه‌ مدت‌ عمر امام(عليه‌السّلام)،‌ مي‌تواند از حداكثر عمر معمّران‌ بيش‌تر نباشد.

‌ولي‌ پاسخ‌ اساسي‌ نعماني، پاسخ‌ دوم‌ وي‌ است‌ كه‌ دليلي‌ نداريم‌ كه‌ عمر امام(عليه‌السّلام) حتماً بايد به‌ اندازه‌ متعارف‌ باشد.

‌نه‌ خداوند از طولاني‌ ساختن‌ عمر آن‌ حضرت‌ ناتوان‌ است‌ و نه‌ سنت‌ خداوند در باره‌ اولياء خود چنين‌ است‌ كه‌ هميشه‌ از روش‌ متعارف‌ پيروي‌ كند، چنانچه‌ در داستان‌ حضرت‌ موسي(عليه‌السّلام)،‌ روشي‌ نامتعارف‌ براي‌ ولادت، تربيت، حفاظت‌ و رشد و نمو آن‌ حضرت، ديده‌ مي‌شود.

‌نعماني‌ در جايي‌ ديگر ضمن‌ اشاره‌ به‌ ترديد اكثريت‌ مردمان‌ در ولادت‌ حضرت‌ و در سنّ آن‌ بزرگوار،‌ درباره‌ طولاني‌ شدن‌ زمان‌ غيبت‌ بر رواياتي‌ تكيه‌ مي‌كند كه‌ درباره‌ غيبت‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) وارد شده‌ و بر آن‌ بر دشواري‌ باور به‌ اين‌ موضوع‌ و سختي‌ تحمّل‌ آن‌ و اندك‌ بودن‌ معتقدان‌ بدان‌ تكيه‌ شده‌ است.8 اين‌ روايات‌ خود بر غيرمنتظره‌ بودن‌ اين‌ حادثه‌ و تفاوت‌ آن‌ با حوادث‌ ديگر تأكيد دارد كه مي‌توان‌ آنها را شاهدي‌ بر پاسخ‌ اساسي‌ نعماني‌ از شبهه‌ طول‌ عمر امام(عليه‌السّلام) گرفت.

باري‌ صاحبان‌ كتب‌ فِرَق‌ و نِحَل‌ همچون‌ نوبختي‌ و سعد بن‌ عبدالله‌ به‌ تفصيل‌ از فرقه‌هاي‌ انحرافي‌ كه‌ پس‌ از وفات‌ امام‌ عسكري(عليه‌السّلام) پديدار شده‌ ياد كرده‌اند.9 برخي‌ از اين‌ مذاهب، هم‌چون‌ جعفريه‌ (پيروان‌ جعفر بن‌ علي‌ - معروف‌ به‌ جعفر كذّاب - ) پيروان‌ بسيار داشته‌اند.10 نعماني‌ بارها اشاره‌ مي‌كند كه‌ اكثريت‌ عظيم‌ شيعه‌ با پيدايش‌ غيبت‌ از راه‌ راست‌ دوري‌ گزيدند. اين‌ سخن‌ تا چه‌ حد از دقّت‌ برخوردارست‌ و آيا براي‌ اين‌ اظهار نظر، تمام‌ حوزه‌هاي‌ شيعه‌ بررسي‌ شده‌ و مثلا‌ً‌ حوزه‌ي‌ مهم‌ تشيّع، قم‌ مدّنظر بوده‌ است، يا بيشتر به‌ حوزه‌هاي‌ عراق‌ و شام‌ كه‌ نعماني‌ با آن‌ سر و كار داشته‌ ناظر است؟ نياز به‌ تحقيق‌ و تأمّل‌ بيشتري‌ دارد.11

در اينجا تذكر اين‌ نكته‌ هم‌ مفيد است‌ كه‌ شبهات‌ غيبت، تنها براي‌ منحرفان‌ از راه‌ مستقيم‌ تشيع‌ مطرح‌ نبوده، بلكه‌ اين‌ امر مشكل‌ فكري‌ جدّي‌اي‌ براي‌ شيعيان‌ ثابت‌ قدم‌ نيز ايجاد كرده‌ است. علي‌ بن‌ الحسين‌ بن‌ موسي‌ بن‌ بابويه‌ (م‌ 328 يا 329) در مقدمه‌ <الامامه‌ و البتصره من الحيره> به‌ اين‌ مشكلات‌ اشاره‌ مي‌كند، فرزند وي‌ شيخ‌ صدوق‌ نيز در هنگام‌ اقامت‌ در نيشابور با چنين‌ حيرتي‌ براي‌ اكثريت‌ شيعياني‌ كه‌ به‌ نزد وي‌ مي‌آمدند برخورد مي‌كند، حتي‌ دانشمند دين‌داري‌ همچون‌ شريف‌ ابوسعيد محمد بن‌ الحسن‌ از خاندان‌ شيعي رفيع‌ آل‌ الصلت‌ قمي‌ با شنيدن‌ سخناني‌ از برخي‌ از بزرگان‌ فيلسوفان‌ و منطقيان‌ در باره‌ امام‌ قائم(عليه‌السّلام) به‌ خاطر طولاني‌ شدن‌ زمان‌ غيبت‌ به‌ شك‌ و حيرت‌ مي‌افتد، و اين‌ بحران‌ فكري‌ تأليف‌ كمال‌الدين‌ را (با اشاره‌ي‌ امام‌ عصر(عليه‌السّلام) در عالم‌ روِ‌يا) به‌ دنبال‌ داشته‌ است.

‌تأليف‌ كتابهاي‌ غيبت‌ بي‌ترديد نقش‌ مهمي‌ در زدودن‌ اين‌ گونه‌ شبهات‌ و اصلاح‌ انديشه‌ شيعيان‌ داشته‌ است.

سرانجام‌ مذاهب‌ انحرافي‌ پس‌ از نعماني‌

‌در <فصول‌ مختاره>12، به‌ نقل از حسن‌ بن‌ موسي‌ نوبختي، چهارده فرقه‌اي‌ كه‌ پس‌ از وفات‌ امام‌ عسكري(عليه‌السّلام) پديدار گشته‌ به‌ تفصيل‌ معرفي‌ كرده‌ است‌ شيخ‌ مفيد در ادامه‌ مي‌افزايد: در اين‌ سال‌ كه‌ سال‌ 373 مي‌باشد، از اين‌ فرقه‌ها كه‌ ذكر كرديم‌ تنها اماميه‌ اثنا عشريه‌ كه‌ به‌ امامت‌ فرزند امام‌ حسن‌ عسكري(عليه‌السّلام) همنام‌ پيامبر(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم) اعتقاد دارند و به‌ حيات‌ و بقاء وي‌ تا هنگامي‌ كه‌ با شمشير قيام‌ كند باور دارند،‌ باقي‌ مانده‌اند. اين‌ فرقه‌ از جهت‌ تعداد و برخورداري‌ از عالمان‌ و متكلمان‌ و مناظره‌ گران‌ و... اكثريت‌ شيعه‌ را به‌ خود اختصاص‌ داده‌ است.

‌شيخ‌ مفيد مي‌افزايد: <ومن‌ سواهم‌ منقرضون‌ لايعلم‌ احد من‌ جمله‌ الاربع‌ عشره‌ فرقه الّتي‌ قدمنا ذكرها ظاهراً بمقاله‌ ولا موجوداً علي‌ هذا الوصف‌ من‌ ديانته‌ وانّما الحاصل‌ منهم‌ حكايه‌ عمن‌ سلف‌ و ارا جيف‌ بوجود قوم‌ منهم‌ لاتثبت>13

قطعه‌ي‌ اخير اين‌ عبارت‌ اشاره‌ به‌ شايعاتي‌ درباره‌ برخي‌ از پيروان‌ اين‌ مذاهب‌ در زمان‌ مؤ‌لف‌ دارد كه‌ شيخ‌ مفيد اين‌ شايعات‌ را ثابت‌ نمي‌داند.

‌مفيد در كتاب‌ <الفصول‌ العشره‌ في‌ الغيبه> هم‌ كه‌ در سال‌ 410 نگاشته‌ اشاره‌ مي‌كند كه‌ هيچ‌ يك‌ از نوادگان‌ جعفر را نمي‌شناسد كه‌ با شيعيان‌ اثنا عشري‌ بر سر مسأله‌ امامت‌ فرزند حضرت‌ عسكري(عليه‌السّلام)، ‌زنده‌ بودن‌ وي‌ و انتظار ظهورش‌ اختلاف‌ نظر داشته‌ باشد. شيخ‌ طوسي‌ هم‌ در كتاب‌ غيبت‌ خود كه‌ آن‌ را در سال‌ 447 نوشته‌ است‌ همين‌ نكته‌ را تأييد مي‌كند، در آن‌ زمان‌ اين‌ فرقه‌ به‌ كلي‌ ناپديد شده‌ و هيچ‌ كس‌ از اتباع‌ آن‌ باقي‌ نمانده‌ بود.

‌برخي‌ از پژوهشگران‌ معاصر ضمن‌ نقل‌ مطالب‌ بالا مي‌افزايند: اين‌ اظهارات‌ ظاهراً تا آنجا كه‌ به‌ محدوده‌ي سنتي‌ مذهب‌ تشيع، از مدينه‌ تا خراسان‌ مربوط‌ مي‌شود، قابل‌ اعتماد است. امّا بسياري‌ از نوادگان‌ جعفر به‌ مناطق‌ و بلادي‌ كه‌ در آن‌ زمان‌ دور از سرزمين‌ شيعيان‌ بود؛ مانند مصر و هند و نظائر آن‌ مهاجرت‌ كردند... برخي‌ از آنان‌ اقطاب‌ سلاسل‌ مختلف‌ صوفيه‌ شدند. يكي‌ از آن‌ سلاسل‌ كه‌ رهبري‌ آن‌ بر اساس‌ انتقال‌ مقام‌ از پدر به‌ فرزند مستقر است‌ اكنون‌ در تركيه‌ وجود دارد. اين‌ فرقه‌ در انتشارات‌ اخير خود رهبران‌ طريقت‌ خويش‌ را تا جعفر كه‌ او را جعفر المهدي‌ مي‌خوانند نام‌ مي‌برند. يكي‌ از آخرين‌ رهبران‌ آنان‌ سيد احمد حسام‌ الدين‌ (متوفي‌ 1343)... در يك‌ اشاره‌ غيرمستقيم‌ در مقدمه‌ تفسير خود به‌ روشني‌ به‌ خود به‌ عنوان‌ <وارث‌ پيامبر> و <امام‌ زمان> اشاره‌ مي‌كند.14

‌اين‌ عبارت‌ از نوعي‌ ابهام‌ برخوردارست، آنچه‌ از ظاهر عبارت‌ بر مي‌آيد15، اين‌ است‌ كه‌ در باور نويسنده فرقه‌ جعفريه‌ در زمان‌ شيخ‌ مفيد و شيخ‌ طوسي‌ منقرض‌ نشده‌ بوده‌ و براي‌ اثبات‌ آن‌ به‌ بقاء سلسله‌ طريقت‌ فرزندان‌ جعفر تا زمان‌ كنوني‌ در تركيه‌ استناد كرده است،‌ ولي‌ بقاء سلسله‌ طريقت‌ با انقراض‌ جعفريه‌ در زمان‌ شيخ‌ مفيد و شيخ‌ طوسي‌ منافات‌ ندارد؛ زيرا منظور از انقراض‌ جعفريه‌ قول‌ به‌ امامت‌ شريعت‌ آنهاست،‌ نه‌ پيشواي‌ طريقت‌ بودن‌ آنها؛‌ نظير معروف‌ كرخي‌ كه‌ سلسله‌ طريقت‌ بسياري‌ از سلاسل‌ صوفيه‌ به‌ وي‌ منتهي‌ مي‌شود.

‌البته‌ اين‌ كه‌ سلسله‌ طريقت‌ فوق‌ واقعاً بر اساس‌ انتقال‌ مقام‌ از پدر به‌ فرزند باقي‌ مانده‌اند و اجداد اين‌ خاندان‌ هم‌ به‌ اين‌ سلسله‌ وابسته‌ بوده، نيازمند به‌ اثبات‌ است‌ و ادعاي‌ سلسله‌ طريقتي‌ فوق در زمان‌ كنوني‌ در اثبات‌ اين‌ امر كافي‌ نيست.

اگر مراد سيد حسام‌ الدين‌ از دو عنوان‌ مذكور، <وارث‌ پيامبر> و <امام‌ زمان> در شريعت‌ هم‌ باشد و فرض‌ كنيم‌ كه‌ ادعاي‌ وي‌ اين‌ باشد كه‌ امامت‌ در شريعت‌ به‌ صورت‌ توارث‌ از پدران‌ وي‌ به‌ او رسيده‌ است، صرف‌ اين‌ ادعاء دليل‌ بر اين‌ نيست‌ كه‌ پدران‌ وي‌ واقعاً دعواي‌ امامت‌ مي‌كردند يا امامت‌ جعفر را قبول داشته‌اند، بلكه‌ ممكن‌ است‌ سالها پس‌ از انقراض‌ جعفريه، كسي‌ از اولاد جعفر چنين‌ ادعايي‌ را مطرح‌ كرده‌ و آن‌ را به‌ اجداد خود نيز نسبت‌ دهد. بنابراين‌ دليلي‌ بر نادرستي‌ سخن‌ شيخ‌ مفيد و شيخ‌ طوسي‌ در انقراض‌ جعفريه‌ در زمان‌ آنها در كار نيست.

‌حال‌ به‌ ادامه‌ شرح‌ حال‌ ابوعبدالله‌ نعماني‌ باز مي‌گرديم.

لقب‌ نعماني‌

‌صاحب‌ <روضات‌ الجنات> در ترجمه‌ نعماني‌ اشاره‌ مي‌كند كه‌ اين‌ لقب‌ به‌ نعمانيه‌ - شهري‌ بين‌ واسط‌ و بغداد - ، و به‌ احتمال‌ بعيدي‌ به‌ روستايي‌ در مصر به‌ اين‌ نام،‌ منسوب است، وي‌ مي‌افزايد كه‌ اين‌ نام‌ به‌ نعمانيه‌ - به‌ فتح‌ نون‌ - كه‌ شهركي‌ است‌ بين‌ حمي‌ و حلب، نيز به‌ نعمان‌ - به‌ فتح‌ - كه‌ نام‌ واديي‌ در راه‌ طائف‌ بوده‌ و نيز به‌ نعمان‌ كه‌ نام‌ برخي‌ از بزرگان‌ بوده است،‌ منسوب‌ نيست.16

‌عدم‌ نسبت‌ اين‌ لقب‌ را به‌ نَع ‏مانيه‌ و نعمان‌ - به‌ فتح‌ نون‌ - مي‌توان‌ به‌ اختلاف‌ تلفظ‌ اين‌ دو اسم‌ با نام‌ نعماني‌ - به‌ ضمّ نون‌ - مستند ساخت؛ ولي‌ علّت‌ عدم‌ نسبت‌ وي‌ به‌ نُع ‏مان‌ چيست؟ روشن‌ نمي‌باشد17، از سوي‌ ديگر معلوم‌ نيست‌ كه‌ مرحوم‌ صاحب‌ روضات‌ چرا نسبت‌ اين‌ لقب‌ را به‌ روستايي‌ در مصر محتمل‌ - هر چند بعيد - مي‌داند، ولي‌ نسبت‌ آن‌ را به‌ نُع ‏مان،‌ صريحا‌ً انكار مي‌كند.

‌باري‌ سمعاني‌ در انساب‌ خود در ذيل‌ مدخل‌ <النعماني> آن‌ را منسوب‌ به‌ نعمانيه‌ - شهري‌ بين‌ بغداد و واسط‌ بر كرانه‌ دجله‌ - دانسته‌ و نام‌ كساني‌ چند از محدثان‌ را كه‌ به‌ اين‌ لقب‌ خوانده‌ مي‌شود آورده18 از جمله‌ : ابوجعفر محمد بن‌ سليمان‌ باهلي‌ نعماني‌ متوفي‌ در سال‌ 322 در نعمانيه، وي‌ تا حدودي‌ معاصر نعماني‌ صاحب‌ غيبت‌ مي‌باشد.

و نيز ابويعقوب‌ اسحاق‌ بن‌ ابراهيم‌ نعماني، در تاريخ‌ بغداد ج 6، ص 399 ، كه ترجمه‌ شده،‌ وفات‌ وي‌ به‌ سال‌ 345 ضبط‌ شده‌ است، بنابراين‌ او دقيقاً معاصر نعماني‌ صاحب‌ غيبت‌ است‌ كه‌ در ذي‌ حجه، سال‌ 342 زنده‌ بوده‌ است.

و نيز ‌ابوالحسن‌ علي‌ بن‌ ثابت‌ بن‌ احمد بن‌ اسماعيل‌ نعماني‌ كه‌ ابوالحسن‌ دارقطني‌ (متوفي‌ 385) از وي‌ روايت‌ مي‌كند،‌ نيز درطبقه نعماني صاحب غيبت مي‌باشد.

ياقوت‌در معجم‌البلدان‌در ذيل‌مدخل: النعمانيه، پس‌از ضبط‌اين‌واژه‌به‌ضمّه‌مي‌گويد: گويا منسوب‌به‌مردي‌به‌نام‌نُع ‏مان‌است؛‌شهركي‌است‌بين‌واسط‌و بغداد در ميانه‌راه‌بر كرانه‌دجله... اهالي‌اين‌شهر همگي‌شيعه‌غالي‌مي‌باشند... در كتاب‌ابن‌طاهر گروهي‌از اهل‌ادب‌را بدان‌منسوب‌دانسته‌است.19

‌ممكن‌است‌با توجه‌به‌مذهب‌اهالي‌اين‌شهر، نعماني‌صاحب‌غيبت‌را هم‌منسوب‌بدين‌شهر بدانيم؛‌ولي‌به‌روشني‌معلوم‌نيست‌كه‌شيعه‌غالي‌بودن‌اهالي‌اين‌شهر، در اصل‌گفته‌چه‌كسي‌است؟ شايد اين‌عبارت‌از كتاب‌ابن‌طاهر، به‌معجم‌البلدان‌راه‌يافته‌باشد، مراد از ابن‌طاهر ظاهراً ابوالفضل‌محمد بن‌طاهر‌مقدسي‌(متوفي‌507) مي‌باشد كه‌كتابي‌با نام‌<المؤ‌تلف‌و المختلف> نگاشته‌كه‌با نام‌<الانساب‌المُتّفقه‌في النقط‌والضبط> به‌اهتمام‌<دي‌بونك> [ از مستشرقان ] در سال‌1890 در لندن‌به‌چاپ‌رسيده‌است.20

‌بهر حال‌چندان‌روشن‌نيست‌كه‌در دوره‌نعماني‌صاحب‌غيبت‌(اواسط‌قرن‌چهارم) نعمانيه‌مركز شيعيان‌غالي‌(به‌تعبير رجال‌نگاران‌اهل‌سنت) بوده‌بلكه‌ممكن‌است‌ مذهب‌تشيّع‌سالها بعد در اين‌شهر رواج‌يافته‌باشد.

‌محدثان‌ملّقب‌به‌نعماني‌معاصر صاحب‌غيبت‌هم، كه‌در عبارت‌پيشين‌ منقول ا‌ز انساب‌سمعاني‌به‌نام‌آنها اشاره‌رفت، گويا همگي‌از اهل‌سنت‌مي‌باشند.

باري‌در كتب‌حديثي‌ما نام‌افرادي‌با لقب‌نعماني‌ديده‌مي‌شود؛‌همچون‌احمد بن‌داوود نعماني‌مؤ‌لف‌دفع‌الهموم‌والاحزان‌وقمع‌الغموم‌والاشجان21 كه‌از حالات‌وي‌آگاهي‌بيشتري‌ در دست نيست وعلي‌بن‌الحسن‌بن‌صالح‌بن‌الوضّاح‌النعماني‌كه‌از ابوعبدالله‌احمد بن‌ابراهيم‌بن‌ابي‌رافع‌و از خط‌ابوعبدالله‌محمد بن ابراهيم‌نعماني‌حديث‌نقل‌مي‌كند.22

‌كفعمي در مصباح، به نقل از نعماني در نهج‌السداد، مطلبي نقل كرده است.23 مراد از اين‌شخص‌عبدالواحد بن‌الصفي‌النعماني‌است‌و كتاب‌وي‌شرح‌رساله‌واجب‌الاعتقاد علاّمه‌حلي‌مي‌باشد24، صاحب‌رياض‌مي‌گويد كه‌<گمان‌مي‌كنم‌كه‌وي‌از نوادگان‌نعماني‌صاحب‌غيبت‌باشد>، ولي‌منشاء اين‌گمان‌روشن‌نيست و مجرّد لقب‌نعماني‌نمي‌تواند چنين‌گماني‌را توجيه‌سازد.

‌بياضي‌در صراط‌مستقيم‌از كتاب‌القاضي‌النعماني‌نقل‌مي‌كند:25 اگر اين‌نام‌مصحف‌القاضي‌النعمان‌نباشد26، ممكن‌است، مراد از آن‌علي‌پسر قاضي‌نعمان‌مصري‌مؤ‌لف‌دعائم‌الاسلام‌باشد كه‌همچون‌پدر خويش‌منصب‌قضاوت‌در دستگاه‌خلافت‌فاطمي‌بر عهده‌داشته‌است.

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. از جمله‌اقداماتي‌كه‌از سوي(عليهم‌السّلام) براي‌آماده‌سازي‌مردم‌براي‌عصر غيبت‌صورت‌گرفت، تشكيل‌نظام‌وكالت‌و ارتباط‌غيرمستقيم‌مردم‌با ائمه(عليهم‌السّلام)، و پاسخ‌ندادن‌روشن‌به‌پرسشهاي‌ديني‌و ارجاع‌به‌روايات‌امامان‌پيشين‌با ارائه‌كيفيت‌حل‌ناسازگاري‌روايات‌متعارض‌و... مي‌باشد.

2. غيبت‌نعماني، ص‌21.

3. غيبت‌نعماني، ص‌26، 27، 157، 169، 170، 186.

4. غيبت‌نعماني، ص‌157.

5. مكتب‌ در فرايند تكامل، ص‌121 و 122.

6. مكتب در فرايند تكامل، ص 186.

7. اگر ابن‌قبه‌تنها پاسخ‌نخست‌را ذكر مي‌كرد مجال‌اين‌برداشت‌بود كه‌چون‌اين‌پاسخ‌به‌ظاهر مقطعي‌است، لذا بايد تصوّر ابن‌قبه‌را از مسأله‌غيبت‌و ظهور به‌گونه‌اي‌بدانيم‌كه‌بتوان‌اين‌پاسخ‌را پاسخي‌اساسي‌خواند، ولي‌با توجه‌به‌تعدّد پاسخ‌ابن‌ قبه، چنين‌برداشتي‌از كلام‌ابن‌قبّه‌ناتمام‌است. بهر حال از كلام‌ابن‌قبه‌تنها باور شخص‌وي‌استفاده‌مي‌شود نه‌باور عمومي.

8. غيبت‌نعماني، ص‌169، و نيز ر.ك، ص‌21، 23، 26 - 28، 186.

9. فرق‌الشيعه، ص‌105 - 119، المقالات‌و الفرق، ص‌102 - 116 و...

10. كمال‌الدين، ص‌320 و 321 و مصادر ديگري‌كه‌در مكتب‌در فرايند تكامل‌ص‌113 و 114 به‌آنها اشاره‌شده‌است.

11. نوبختي‌از معتقدان‌به‌امامت‌حضرت‌مهدي‌با عبارت‌<الجمهور> ياد مي‌كند (الفصول‌المختاره، ص‌318) كه‌با كلام‌ نعماني‌سازگار نمي‌نمايد.

12. فصول‌مختاره‌ظاهراً تأليف‌سيدمرتضي‌مي‌باشد. وي‌در اين‌كتاب‌فصلهايي‌از كلام‌(كتاب‌خ. ل) شيخ‌مفيد در مجالس‌[ظاهراً به‌معناي‌مناظرات] و نكته‌هايي‌از كتاب‌عيون‌و محاسن‌وي‌را گرد آورده‌است‌(ر.ك. مقدمه‌كتاب‌و تصوير نسخه‌هاي‌خطي‌آن‌در آغاز فصول‌مختاره‌چاپ‌كنگره‌هزاره‌شيخ‌مفيد)، به‌احتمال‌زياد مطلبي‌كه‌در اينجا نقل‌كرديم‌بايد از العيون‌و المحاسن‌گرفته‌شده‌باشد.

13. نگارنده‌از برخي‌نويسندگان‌به گونه‌ي شفاهي‌شنيد كه‌از بي‌دقتي‌دانشمندان‌شيعي‌سخن‌گفته‌و عبارت‌مفيد را به‌عنوان‌نمونه‌ذكر مي‌كند. وي‌در توضيح‌اشكال‌خود به‌كلام‌سيدرضي‌قدس‌سرّه‌در مقدمه خصائص‌الائمه، ص‌37 اشاره ‌مي‌كرد كه‌تصريح‌مي‌كند كه‌در سال‌383 جمهور موسويان‌قائل‌به‌وقف‌بوده‌و امامت‌امامان‌پس‌از امام‌كاظم(عليه‌السّلام) را باور نداشتند.

‌ولي‌عبارت‌مفيد به روشني‌ناظر به‌انقراض‌فرقه‌هاي‌پديدار شده‌پس‌از وفات‌امام‌عسكري(عليه‌السّلام) است،‌نه‌به‌فرقه‌هايي‌چون‌واقفه‌كه‌پيشتر ايجاد شده‌اند؛‌بنابراين‌سخن‌اين‌نويسنده‌با بي‌دقتي‌همراه‌است‌نه‌سخن‌كساني‌چون‌شيخ‌مفيد !

14. مكتب‌در فرايند تكامل، ص‌118 - 121.

15. احتمال‌خلاف‌ظاهري‌در عبارت‌اين‌كتاب‌وجود دارد كه‌با توجه‌به‌پراكندگي‌اولاد جعفر در شهرهاي‌دور دست‌نمي‌توان‌صحّت‌ادعاي‌انقراض‌جعفريه‌را مسلم‌دانست، زيرا محتمل‌است‌برخي‌از اولاد جعفر كه‌در شهرهاي‌دور از سرزمين‌شيعيان‌مي‌زيسته‌اند بر اين‌مذهب‌باقي‌باشند. بنابراين‌تنها احتمال‌عدم‌انقراض‌مطرح‌است‌نه‌ادعاي‌عدم‌انقرض‌. اين‌احتمال‌خلاف‌ظاهر است؛‌زيرا براي‌طرح‌چنين‌احتمالي‌نياز به‌ذكر مطالب‌چندي‌كه‌قسمتي‌از آن‌نقل‌شد نمي‌باشد.

16. روضات‌الجنات‌، ج 6 ، ص 127.

17. اين‌نكته‌هم‌بايد مدّ نظر باشد كه‌به‌گفته‌ياقوت‌كه‌در ادامه‌نقل‌مي‌شود، گويا النعمانيه، خود منسوب‌به‌شخصي به‌نام‌نُع ‏مان‌مي‌باشد.

18. انساب‌سمعاني، ج 5، ص 509، اللباب‌في‌تهذيب‌الانساب، ج 3، ص 317.

9 1. معجم‌البلدان، ‌ج 5، ص 294.

20. مقدمه‌المؤ‌تلف‌والمختلف‌دارقطني، تحقيق‌د. موفق‌بن‌عبدالله‌بن‌عبدالقادر، ج‌1، ص‌74.

21. مهج‌الدعوات، ص‌103، 304، مصباح‌الكفعمي، ص‌205، 296، الامان‌من‌اخطار الاسفار، ص‌126، المجتني، ص‌1 و نيز ر.ك. كتابخانه‌ابن‌طاوس‌ص‌226، ذريعه، ج‌8، ص‌233 و نيز در ج‌11، ص‌245 ذيل‌عنوان‌<رفع> به‌اين كتاب اشاره‌كرده‌و كلمه‌ي‌رفع‌- باراء - را مصحّف‌دفع‌- با دال‌- دانسته‌است.

22. بحار ج‌90، ص‌123، به‌نقل‌از كتاب‌مجموع‌الدعوات‌محمد بن‌هارون‌تلّعكبري.

23 . مصباح كفعمي، ص 343.

24. ر.ك. ذريعه‌ج‌14، ص‌163، ج‌24، ص‌418، از اين‌كتاب‌گاه‌با نام‌تحصيل‌السداد ياد شده‌است، ذريعه‌(همانجا)، كشف‌الظنون، ج‌1، ص‌359.

25. صراط‌مستقيم. ج‌1، ص‌3.

26. در مناقب‌اين‌شهر آشوب، ج‌2، ص‌364 از القاضي‌النعمان‌مطلبي‌نقل‌شده‌ كه‌در بحار ج‌40، ص‌230 / 10 به‌همين‌تعبير و درج‌79، ص‌72 / 24 با لفظ‌القاضي‌النعماني‌آمده‌است.